

میزگرد نقد کتاب‌های درسی
جامعه‌شناسی با شرکت
دکتر پارسانیا، دکتر قانع‌راد،
دکتر افروغ و حبیبه صالح‌نژاد

منتقدان رودر روی مؤلفان

محمود اردوخانی

اشاره

نقد کتاب‌های درسی جامعه‌شناسی موضوع میزگردی است با شرکت مؤلفان و منتقدان این کتاب‌ها که از سوی «انجمن جامعه‌شناسی آموزش و پرورش» و «انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران» برگزار شد. در بخش اول این میزگرد (مندرج در شماره ۶۸ رشد آموزش علوم اجتماعی) حجت‌الاسلام دکتر حمید پارسانیا، از مؤلفان اصلی کتاب‌های درسی جامعه‌شناسی، به تشریح انگیزه‌ها و اهداف تألیف کتاب‌های جدید و مقتضیات و شرایطی که در فضای تدوین آن‌ها مؤثر بوده است، پرداخت. سپس دکتر محمدامین قانع‌راد، رئیس انجمن جامعه‌شناسی ایران، و خانم حبیبه صالح‌نژاد، از دبیران با سابقه و از اعضای انجمن جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، به نقد این کتاب‌ها هم از منظر اهداف مؤلفان و مبانی فکری آن‌ها، هم از نظر پاسخ‌گویی به نیازهای مخاطبان، یعنی دانش‌آموزان و معلمان و نیز مقتضیات و شرایط اجتماعی جامعه ایران پرداختند. اکنون در بخش پایانی این میزگرد دیدگاه‌های دکتر عماد افروغ، جامعه‌شناس و از دیگر منتقدان این کتاب‌ها، همراه با پاسخ‌های دکتر پارسانیا به این نقد و نظرها از نظر تان می‌گذرد. لازم به یادآوری است که علاوه بر اعضای اصلی میزگرد در این نشست، دکتر لطیف عیوضی، مسئول فعلی گروه علوم اجتماعی دفتر تألیف کتب درسی، و نیز محمد مهدی ناصری، مسئول سابق این گروه، در کنار جمع قابل توجهی از دبیران، محققان، استادان و نیز دانشجویان حضور داشتند.



افروغ: آیا کتاب می‌خواهد دانش‌آموز را انتقادی بار بیاورد یا انباری از اطلاعات متنوع در اختیار او بگذارد؟ آیا کتاب باید وحدت رویه‌گفتمانی داشته باشد، یا اینکه باید وضعیت آشفته و چند پارادایمی جامعه‌شناسی را به دانش‌آموز منتقل کند؟

می‌گوید حقیقت وجودی - اگر می‌خواستیم احتیاط به خرج ندهیم، می‌گفتم حقیقت نفس‌الحقی - صرفاً آنچه که واقعی است، نیست و می‌تواند نباشد، و چیز دیگری باشد.

این‌ها مباحث ارزشمندی هستند که جامعه‌شناسان غرب، یعنی آن‌هایی که مبدأ آن محسوب می‌شوند، اول کمتر به آن توجه داشتند. خیلی چیزها را مفروض گرفتند که اکنون محل بحث است. دور کیم را می‌شود نقد کرد که چرا می‌گویی ذهن باید خالی باشد. این از کجا آمد؟ چرا می‌گویی باید از عینیت آغاز کنیم؟ این‌ها مفروضات تو بودند. به همین دلیل بعدها با گیرهایی مواجه شدند و آمدند فلسفه علوم اجتماعی یا فلسفه علم را کلید زدند. امروز دنیا دارد روی این موضوع کار می‌کند که چرا ما به مضمونی بپردازیم که در مقدماتش اشکال داریم؟ اگر از روز اول در ایران فلسفه علوم اجتماعی می‌آمد، حال و روز جامعه‌شناسی این نبود.

جامعه‌شناسی الان چیست؟ ممکن است بگویید شما به‌عنوان جامعه‌شناس چرا جامعه‌شناسی را زیر سؤال می‌بری؟ من جامعه‌شناسی را زیر سؤال نبردم، وضعیت آن را در ایران زیر سؤال بردم. تفوق پوزیتیویسم در دانشگاه تهران که زیر سیطره فرانسه است، زیر سؤال می‌برم. الان کدام جامعه‌شناسان در دنیا طرفدار پوزیتیویسم هستند؟ خیلی محدودند. اشاره شد که برخی مباحث کتاب کلامی است. آیا صرف استناد به قرآن یعنی کلامی؟ کلام یعنی چه؟ یعنی ادله‌هایی که برای اثبات خدا مطرح می‌شوند. مگر گزاره‌های قرآن همه در خدمت اثبات خدا هستند؟ یعنی قرآن زبان گزاره‌ای و شناختاری ندارد؟ زبانی که عقیده نباشد و از عالم واقع حکایت داشته باشد، ندارد؟ به صرف اینکه بگوییم کلامی است، به این موضوع نقد جدی وارد نکرده‌ایم. من نقدهایی هم دارم که چرا دبیران ما می‌گویند مباحث کتاب سخت‌اند. نقدهایمان را بکنید، ولی کتاب سخت نیست. من حتی عقیده دارم که متأسفانه کار را ساده کرده‌اند. در این کتاب‌ها مضامین سخت را ساده و کیسولی کرده‌اند. فکر می‌کنند القای ایدئولوژیک می‌کنند اصلاً ایدئولوژی چه هست و چه نیست؟

آنتونی گیدنز حرف قشنگی می‌زند، می‌گوید: آنکه می‌گوید ایدئولوژی مرده است، خود مبلغ یک ایدئولوژی است. یکی دیگر از جامعه‌شناسان مطرح و بزرگ در این زمینه می‌گوید: تئوری‌های

افروغ: من عاشق نقد هستم، نقد و بلکه نفی. هیچ تحول، توسعه و تغییری بدون نقد و نفی امکان‌پذیر نیست. نفی «عدم» نیست، «ناوجود» است که به همه وجودهای شما خط و ربط می‌دهد. سهم وجود فعلیت یافته نسبت به آن ناوجود که توانسته فعلیت بیابد، مثل قطره کوچکی در برابر یک دریای بی‌انتهاست.

عزیزمان، می‌گویند جامعه‌شناسی علم درجه یک است و فلسفه اجتماعی درجه دو. سؤال این است که مبانی فراتئوریک و فلسفی علم جامعه‌شناسی چیست؟

برای اینکه ببینیم جامعه‌شناسی در چه هستی‌شناسی سیر کرد تا به اینجا رسید و با کدام کیهان‌شناسی چنین شد، از نقطه عطفی به نام دکارت، شروع می‌کنیم ما نمی‌توانیم بگوییم یک چیزی که به نام جامعه‌شناسی شکل گرفته، علم است و انتقادی است، محافظه‌کار نیست. خیر این گونه نیست. بسیاری از جامعه‌شناسان محافظه‌کارند. پارسونز محافظه‌کار بود. اگر این تلقی از جامعه‌شناسی و تجلی‌اش در کتاب‌ها نبود، شاید امروز این واکنش نسبت به آن وجود نداشت. مطالبی که گفته شده است، انسجام ندارد، ضمن اینکه بعضاً مطالب هم ژورنالیستی است.

چه کسی گفته و بر طرف‌دار ارتباط و پیوند ارزش با واقعیت است؟ اگر دانش‌آموزان ما باید مسائل اجتماعی را بشناسند و مسئله‌محور باشند، احسنت، اما جامعه‌شناسی ما تا چه اندازه مسئله‌محور شده است؟ جایی که علم تولید می‌شود؛ بر محتوای آن اثر می‌گذارد. بنابراین خاستگاه و زادگاه زمینه خوبی برای علم بومی است و نمی‌توانیم به زمینه توجه نکنیم.

خودمان چه بوده‌ایم که حالا می‌خواهیم این‌ها را به دانش‌آموز انتقال دهیم؟ چگونه می‌خواهیم دانش‌آموز را بار بیاوریم؟ اگر در واقعیت سکولاریزاسیون اتفاق می‌افتد، باید به آن توجه داشت، اما مگر آنچه در واقعیت می‌گذرد ملاک دآوری حقیقت است؟

در مورد مفهومی به نام «عقل عرفی» ایرادی هم به آقای پارسانیا دارم و دوستان به درستی نقد کردند که نباید نظریه انتقادی را به عقل عرفی تقلیل داد. گویی آنچه در جامعه می‌گذرد، وفاقی روی آن هست و اکثریتی روی آن توافق دارند، که جنبه تاریخی پیدا می‌کند، به نحوی که محل اتکای نظریه‌پردازان انتقادی می‌شود. شاید بعضی این‌طور باشند، اما نظریه‌پرداز انتقادی می‌شناسم که



پارسانیا: این کتاب باید دو مشکل را حل کند: اول، ارتباط با دانش آموز، و دوم ارتباط با معلم. خیلی تلاش شد که مطالب و مفاهیم به صورت ساده و ابتدایی بیان شوند که به نظر من موفق بود. اما مسائل حوزه اجتماعی که فقط مسائل متن زندگی نیستند، خود رشته علوم اجتماعی هم مسئله است

فرصتی برای شکافتن این موضوع نیست. در این مباحث کتاب تا حدودی رنگ شرایط هم مشهود است. از طرف دیگر، جامعه‌شناسی معرفت هم روی این قبیل موضوعات بحث دارد. این بحث برمی‌گردد به آن سؤال فلسفی که شما تعین را به جامعه می‌دهید یا اثربخشی را؟ این دو با هم تفاوت دارند. مؤلفان کتاب قدری هم تحت تأثیر بحث ماهواره و هسته‌ای و این جریانات بوده‌اند.

در بخش انقلاب اسلامی هم یک سؤال از دکتر پارسانیا مؤلف کتاب دارم. فرموده‌اند انقلاب اسلامی الگوی رفتاری خودش را از فقه اجتماعی و سیاسی شیعی گرفت، جز اینکه ولایت فقیه را پذیرفت و این موضوع که حکومت باید دست ولایت فقیه باشد، من امروزه اثری از فقه سیاسی و اجتماعی در اداره کشور نمی‌بینم. اصلاً احساس می‌کنم آنچه که امام در کتاب ولایت فقیه گفته‌اند، نسبتی با نحوه اداره کشور ندارد. یعنی کشور اصلاً فقهی اداره نمی‌شود (به بانکداری و اقتصاد توجه کنید). این موضوع را واقعاً مفروض نگیریم و رد نشویم. در مورد جنبش‌بیداری اسلامی و سقوط قدرت‌های سیاسی در چهار کشور عربی کتاب عجولانه قضاوت کرده است و می‌بینیم که آن قضاوت‌ها درست نبودند.

دکتر پارسانیا شما کنش محور و اتفاقاً کاملاً ببری هستید. وقتی می‌پرسیم: عمل معنادار چیست؟ عمل معنادار می‌رود روی فرد. ولی وقتی به سراغ **وینچ** می‌رویم، او می‌گوید: عمل معنادار به گروه برمی‌گردد و افراد اگر قاعده‌مند عمل کنند، یعنی معنادار عمل کرده‌اند؛ چه قاعده را بشناسند چه نشناسند. مهم به کارگیری آن در عمل است. نمی‌گویم که این ادعاها مطلقاً درست هستند، ولی نمی‌توان رد هم کرد. در واقع افراد و اعضای گروه از کنششان آگاهی ندارند، ولی کنش اجتماعی هم تلقی می‌شود. بحث **مستوفی** در همین مورد هست. حداقل اینکه این کنش محوری جای تأمل دارد و اینکه بسیاری از کنش‌های ما آگاهانه نیستند. شما اینجا بحث تفاوت علوم طبیعی و اجتماعی را مطرح کرده‌اید، مضمون بحث این است که براساس حکمت عملی و نظری بین این‌ها جدایی قائل شده‌اید. بنده عرض می‌کنم علوم طبیعی هم ارادی است. علوم طبیعی هم مفهوم محور و اجتماعی است. ما با مفاهیم خود به سراغ علوم می‌رویم. علم در نقطه‌ای قرار ندارد که به ذهن بیاید. نه ذهن تو منفعل است، نه علم آنجا نشسته است که تو آن را کشف کنی. اصلاً این‌گونه نیست و خیلی پیچیده‌تر است. چه کسی گفته است که هر کس منفعل‌تر است، غیر خلاق‌تر است و اندیشمندی که ذهنش خالی‌تر است، عالم‌تر است؟ و اگر پیش فرض داشت، اگر سؤال داشت، اگر درکی از جهان عینی داشت و براساس آن تحقیق کرد، عالم نیست. اشاره کردید به قدرت پیش‌بینی علوم طبیعی و علوم اجتماعی. قدرت پیش‌بینی علوم طبیعی و علوم اجتماعی هر

علوم اجتماعی هم باردار ارزش‌اند و هم دلالت ارزشی دارند. هم باردار عمل‌اند و هم دلالت عملی دارند. نهایتاً آمدند گفتند: پیش‌فرض‌هایی را مفروض بگیریم، چون اثبات تجربی ندارند، تکیه‌گاه اثبات تجربی هستند.

بیش از این نمی‌خواهم در مورد مطالب دوستان صحبت کنم. قبل از بحث‌ها و نقدهای محتوایی خودم در مورد کتاب، چند سؤال دارم اگر ممکن است کمک کنید که پاسخ دریافت کنم.

این کتاب قرار است چه کار کند؟ چه برخوردی می‌خواهد با دانش‌آموز داشته باشد؟ دانش‌آموز ما را خمیر فرض کرده است که می‌تواند هر طور می‌خواهد به آن شکل بدهد؟

این کتاب ذیل سیاست‌گذاری کلان نوشته شده است و بنابراین باید یک سلسله اهداف خاص را دنبال کند یا نه، دانش‌آموز باید ذهنی خلاق و فعال داشته باشد و معلم ما هم می‌تواند حرف‌های دیگر بزند و قدرت مانور داشته باشد؟ البته در جاهایی، با پرسش و پاسخ به دبیر امکان مانور داده شده است که دانش‌آموز هم باید از آن استقبال کند. آیا کتاب می‌خواهد دانش‌آموز را انتقادی بار بیاورد یا انباری از اطلاعات متنوع در اختیار او بگذارد؟ آیا کتاب باید وحدت رویه گفتمانی داشته باشد، یا اینکه باید وضعیت آشفته و چند پارادایمی جامعه‌شناسی را به دانش‌آموز منتقل کند؟

دانشگاه که این‌طور نیست. درست است که در آنجا هم آشفته‌گی پارادایمی هست، ولی هر جا بروی تفوق یک جریان خاص را مشاهده می‌کنی. آیا کتاب‌ها باید تکثر دیدگاه‌ها را منتقل کنند؟ بالاخره چارچوب مصوب هم روی کتاب اثر گذاشته است. به نظرم دکتر پارسانیا باید این مطالب را بشکافند.

به نظر من دوستان درست می‌گویند. هدف از تألیف کتاب تا حدی تأثیرگذاری عملی بوده است. به همین خاطر کتاب‌های درسی جامعه‌شناسی بار ایدئولوژیک آشکار دارند، در حالی که می‌توانستند این‌طور نباشند.

کتاب در جاهایی بحث فرهنگ معاصر غرب را مطرح کرده و از تقابل حقوق الهی و طبیعی سخن گفته است که من واقعاً آن را نمی‌پسندم. بدبختی غرب به معنای جغرافیایی آن از آنجا شروع شد که انسان را در برابر خدا قرار داد. این خطا هم در اومانیسیم بود و هم در بازگشت مجدد به قرون وسطا. در حالی که اگر خدا و انسان با هم دیده می‌شدند و به جای «خرد خودبنیاد»، «خرد خدا بنیاد» گذاشته می‌شد، ما نه اومانیسیم را شاهد بودیم و نه نیهیلیسم را.

اما یادمان نرود که بستر اجتماعی و مفهومی بی‌توجهی به انسان و جایگاه او را کلیسا کلید زد. راه بازگشت یا روی برگردانی از اومانیسیمی که نتیجه‌اش نیهیلیسم است، بازگشت به تکلیف‌گرایی صرف نیست. خدا و انسان دو روی یک سکه هستند و رابطه متقارن دارند. در اینجا



صالح نژاد: روشن کنید جامعه‌شناسی مبتنی بر نقل به چه روشی می‌تواند مشکلات جامعه ما را حل کند؟ تفکر اجتماعی که ما در دوران ارسطو و فارابی داریم و آن بحثی که علامه طباطبایی در «اعتباریات» دارد، به نظر می‌آید نوعی شناخت می‌دهند ولی از دل این مباحث علم جامعه‌شناسی و حل مسئله اجتماعی بیرون نمی‌آید.

دو محل سؤال است. این‌ها بحث‌های قوی فلسفه علوم اجتماعی هستند که در سطح دنیا مطرح می‌شوند. کسی که می‌گوید تبیین و پیش‌بینی دور روی یک سکه‌اند، جهان را بسته فرض کرده است. آنکه می‌گوید آنچه در گذشته اتفاق می‌افتد، در آینده هم اتفاق می‌افتد، یعنی می‌گوید انسان نمی‌تواند چیزی را تغییر بدهد. تا همین اواخر، اساس علم جامعه‌شناسی «رگیولاریتی» بود؛ یعنی همه‌چیز براساس یک روال منظم و قابل پیش‌بینی می‌تواند اتفاق بیفتد. اما خیلی چیزها هم می‌توانست اتفاق بیفتد، اما نیفتاد. عوامل ارادی‌اش جور نبود، این طور نبود که توانش نباشد. در مورد تبیین و پیش‌بینی این بحث‌ها وجود دارند. کسی نمی‌گوید که تبیین و پیش‌بینی نمی‌توانند جمع شوند، اما شرط و شروط دارد؛ انسداد درونی و انسداد بیرونی دارد. شما باید به این مباحث مسلط باشید. همچنین احساس کردم مؤلف مباحثی را مطرح می‌کند و بعد یکدفعه موضوع انتقاد از کنش‌های ناپسند ظالمانه را پیش می‌کشد که برخاسته از مقدمات قبلی نیست. ما ابتدا باید تصویری از جامعه، جامعه‌شناسی و انسان بدهیم تا بتوانیم بگوییم جامعه‌شناسی چنین کارکردی دارد.

دکتر پارسانیا به‌نظر می‌رسد نگاه دوآلیستی برکنش انسانی و اجتماعی حکم فرماست. نمی‌خواهم بگویم این دوآلیسم یک قول حق است و نمی‌خواهم بگویم گرایش جامعه‌شناسی به تلفیق کنش و ساختار است. این یک بحث فلسفی است، اما فلسفه محض هم نیست مضاف است که اشاره شد. دکتر پارسانیا من این موضوع را در کتاب شما ندیدم.

دوستان اشاره‌ای داشتند که درست هم می‌گویند. در کتاب نوشته‌اید یکی از جامعه‌شناسان که منظور دور کیم است. خوب چرا اسمش را نبردید؟ یک جای دیگر گفته‌اید: به شناختی که حسی و تجربی نباشد، معرفت می‌گویند. هر چه فکر کردم مستند این تعریف را ندیدم (ص ۹۱ کتاب).

نوشته‌اید شناخت تجربی دلالت انتقادی ندارد. شناخت تجربی هم اگر خوب توجه شود، دلالت انتقادی دارد. اگر با نگرش و نگاه فراتروریک ببینیم، آن هم دلالت انتقادی دارد، ولی می‌خواهد خودش را به غفلت بزند.

دکتر پارسانیا: شما از تعریف دوآلیسم می‌گویید. یعنی شما می‌گویید کنش انسانی می‌تواند به ساختار تبدیل شود. در واقع انسان در ساختار به دنیا می‌آید، اما مسلوب الاختیار در برابر ساختارها نیست؛ یک عمل تبدیل‌شوندگی دارد.

● **افروغ:** در جایی بحث داوری مطرح شد. بحث داوری در علوم اجتماعی بر چه پایه‌هایی استوارتر است؟ واقعاً علوم اجتماعی بر چه پایه‌ای می‌تواند داوری کند؟ اینکه می‌گویید علوم اجتماعی باید ما را انتقادی بار بیورد، با رویکرد پوزیتیویستی سازگار نیست. جناب پارسانیا، تفسیر صحیحی از جامعه‌شناسی انتقادی به دلیل تقلیل آن به عرف به‌دست نداده‌اید. کسی که از شما می‌پرسد کدام عرف، چون در عالم ضرورت طبیعی وجود دارد، چه نفی پوزیتیویسم می‌گوید در عالم طبیعی و اجتماعی چیزهایی وجود دارد. چون منظومه‌ای نگاه می‌کند و تفکر دیالکتیکی و لذا نمی‌تواند بی‌توجه به این عامل و ساختار مکعب اجتماعی را بررسی کند. در غیر این صورت یا فرد را به جامعه تقلیل می‌دهد یا جامعه را به فرد.

فرد قابلیت وجودی دارد. آخرین مرحله دیالکتیک هم تجلی قابلیت‌های فردی است که با آزادی به‌دست می‌آید. آزادی که به



نگاه مثبت دبیران به کتاب های جدید

دکتر لطیف عیوضی

مسول گروه علوم اجتماعی دفتر تالیف کتاب های درسی

با نوعی کارکردگرایی، فرد، مسئولیت فردی و حقیقت آن کلاً امری

تاریخی و اجتماعی تلقی شود.

ضمن اینکه گفته شد، یک سلسله نظرات به این سو

می‌روند، اما من به این موضوع معتقد نیستم.

من قبلاً شرحی بر کتاب جامعه‌شناسی ۱ داشتم

با عنوان «جهان‌های اجتماعی» که آقای دکتر

افروغ ابتدا گفتند خیلی فردگرا شده‌اید، من گفتم

عبور کردیم از آن. ایشان در ادامه اشاره داشتند که در جلد

دوم پارسونزی شده‌ایم. چه طور این‌ها را می‌شود جمع کرد؟

افروغ: این همان تحولی است که

پارسونز هم داشته است.

پارسانیا: یعنی دیالکتیک بین فرد عامل و

ساختار و قبل از آن، فرد و جامعه بحثی جدی است.

اتفاقاً دانش‌آموز با این موضوع در همین مجموعه مواجه می‌شود.

فرد بالاخره یک حوزه شخصی و ذهنیتی دارد. هر چند بعداً بگویید

این حوزه شخصی را جامعه تعین می‌دهد. این هیچ منافاتی ندارد، با اینکه بگوییم حوزه فردی وجود دارد.

در این مورد نظرات مختلفی وجود دارد. برخی می‌گویند همه فردیت، هویت اجتماعی است و اجتماع آن را شکل می‌دهد و برخی

آن را تقلیل می‌دهند.

یادم هست، وقتی، رئالیسم انتقادی **صدرا** در انجمن جامعه‌شناسی به بحث گذاشته شد، آنجا دکتر قانع‌راد بحث را اداره کردند و

دکتر **مرادی** ناقد بودند که گفتند شما در این کتاب به فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای و فلسفه آلمانی نپرداخته‌اید.

من گفتم فراموش کردید کجا نشسته‌اید؟ ما در انجمن جامعه‌شناسان ایران هستیم و فضای غالب ساینس اینجاست.

آنچه اینجا لازم است فلسفه تحلیلی است. اگر وارد فلسفه قاره‌ای و آلمانی شوم اصلاً مخاطب ندارم. من باید از حاشیه

جامعه‌شناسی موجود که از دهه ۲۰ و ۳۰ هم جلوتر نیامده است، کانال بزنم. لذا از ویر شروع کردیم با تبیین مسئله

پوزیتیویستی و بعد هم بیان جریان‌های تفسیری و انتقادی.

البته به رویکرد انتقادی ظلم شده است و بنده رویکرد انتقادی را که

قصد نداشتم صحبت کنم، اما در پاسخ به این سؤال که «چرا علوم اجتماعی می‌خوانیم». چون این کتاب جامعه‌شناسی آموزش و پرورش جمهوری اسلامی است، باید از این منظر به آن پاسخ دهیم:

ما علوم اجتماعی را، اول برای توسعه دانش اجتماعی، دوم برای تربیت فرزندان جامعه ایران، سوم برای حل مسائل جامعه ایران می‌خواهیم. آیا جامعه‌شناسی موجود از پس همه این‌ها برخواهد آمد؟ آیا ما در خدمت توسعه جامعه‌شناسی موجود هستیم یا نه، بحث‌های تخصصی را می‌طلبد که در جای خود باید مطرح شود؟ بنده برای تألیف این کتاب از دکتر افروغ خواستم که مشارکت کنند. ایشان فرمودند اصلاً نمی‌خواهم سابقه همکاری با این مجموعه (دولت قبل) را داشته باشم. البته مجموعه سیاسی مدنظرشان بود، در حالی که مؤلفان کتاب هیچ گرایش سیاسی نداشتند.

از سوی دیگر، دوستان احتمال بدهند که برخی بحث‌هایشان مطابق با واقع نباشد، مثل همین قضاوت‌هایشان و نسبت دادن‌های حاکمیتی به یکدیگر.

دفتر تألیف که قرار است برنامه درسی جمهوری اسلامی را بنویسد، خود را دروازه یکطرفه برای صرفاً انتقال معانی و مفاهیم نمی‌داند. ما برای اولین بار کتابی را که نوشتیم، برای ۵۰ جامعه‌شناس کشور ارسال کردیم و از استادان دانشکده علوم اجتماعی دکتر رفیع فر انسان‌شناسی، دکتر معین‌دفر جامعه‌شناسی، دکتر میرزایی جمعیت‌شناسی، و برای استادان دانشگاه‌های گوناگون سراسر کشور نیز کتاب را فرستادیم. حتی کتاب را به برخی دبیران منتقدی که در این جلسه حضور دارند، نیز دادیم و خواستیم با روش‌های خودشان آن را ساده‌سازی کنند.

بنده بیشترین مواجهه را با معلمان و دبیران داشته‌ام و حرف‌ها و نظرات آن‌ها را شنیده‌ام.

ما آمار داریم که کتاب‌های علوم اجتماعی یکی از بهترین بازخوردها را داشته است.

شما بحث داشته باشید.

پارسانیا: شنیدن

نظرات شما واقعاً مغتنم است. این

حجم از مطالب خوبی که بیان شد، برای گفت‌وگو زمان زیادی می‌طلبد.

جناب دکتر افروغ، همان‌طور که در مطلب آخر اشاره کردند، نوشتن کتاب درسی در حوزه‌ای که یک مجموعه علمی به نام علوم اجتماعی تعین یافته، ولو هیچ کاری به کتاب‌های درسی نداشته باشد، کار شاقی است.

در تألیف این کتاب‌ها الزاماتی وجود داشته است؛ از جمله، توجه به حوزه فرهنگ عمومی و تعهدی که این کتاب به اسناد بالادستی دارد.

دوستان توجه داشته باشند، آموزش و پرورش نظام علمی نیست، نظام فرهنگی است. یعنی آموزش عمومی است، نه تخصصی. بخش عمده جامعه‌پذیری در مدرسه انجام می‌شود؛ یعنی نوعی ایجاد آمادگی برای ورود دانش‌آموزان به دنیای علمی.

من به خیلی از مسائلی که گفته شد به لحاظ نظری معتقد هستم که باید باشد اما الزامات اجازه وارد کردن آن بحث‌ها را نمی‌داد. برای مثال ما در این کتاب‌ها از فرد و از کنش شروع کرده‌ایم، ولی بنده اصلاً به آن معنا فردگرا نیستم.

البته یکی از الزامات ما هم در مورد فرد این بود که طوری نشود که

اینجا آمده قبول ندارم. از بحث عقل عرفی کاملاً دفاع می‌کنم. یعنی عقل انتقادی در حوزه عرف در مواجهه با تحریفی است که در حوزه فرهنگ دارد رخ می‌دهد.

آنچه که **هاپر ماس** می‌گوید همین است. اصلاً حاق مطلب آنجا بیان شده است. متأسفانه در این کتاب ظلمی به کارهای آقای افروغ و خود بنده شده است.

بنده رئالیسم انتقادی را که در کتاب آمده، به آن معنا قبول ندارم. رویکردهای سه‌گانه‌ای که در کتاب بیان شده‌اند، امروزه در کتاب‌های علوم اجتماعی که به فارسی منتشر می‌شوند، مطرح هستند، اما نه آن بخش دیگر از رویکرد انتقادی که آقای افروغ یک‌تنه دارد مطرح می‌کند، و نه رویکرد انتقادی را که در حوزه عقلانیت ما هست، اصلاً نمی‌شود مطرح کرد. اگر شما مبانی‌تان را عوض کنید و عقل را هم به‌عنوان یک منبع معرفت و مرجعیت، بشناسید و نقل و وحی را هم بپذیرید، ظرفیت‌های دیگری برای نوع دیگری از ورود انتقادی دارید که در این صورت نفس الامر و عقل عملی و نظری هم سر جای خودشان قرار دارند.

البته این بحث که نسبت عقل عملی چه می‌شود، بحث پُر دامنه‌ای است.

ما طوری وارد بحث شده‌ایم که ذهن دانش‌آموز با فضاهای موجود آشنا شود.

بخشی از این فضا جامعه‌شناسی ایرانی است، اما هدف این کتاب فقط جامعه‌شناسی نیست، علوم سیاسی هم هست. یعنی علوم اجتماعی است و خروجی‌اش برای همه رشته‌های زیرمجموعه علوم اجتماعی است. بسیاری از مطالب این کتاب هنوز هم در کلاس‌های جامعه‌شناسی دانشگاه‌های ما مطرح نمی‌شوند. البته دانشگاه تهران و علامه دارند به این موضوعها نزدیک می‌شوند.

بنده خوشم نمی‌آید بگویم این کتاب در فلان کشور به‌عنوان کتاب درسی پذیرفته شده است، چون این موضوع ملاک نیست. اما می‌گویم استناداردهای آموزشی که در حوزه علوم اجتماعی مطرح هستند، در این کتاب رعایت شده است.

به‌نظرم این کتاب خیلی پیش‌تر و جلوتر از نظریه‌های اجتماعی است که ما در دوره کارشناسی می‌خواندیم و اتفاقاً این یکی از مشکلات ما شده است.

این کتاب باید دو مشکل را حل کند: اول، ارتباط با دانش‌آموز، و دوم ارتباط با معلم.

خیلی تلاش شد که مطالب و مفاهیم به‌صورت ساده و ابتدایی بیان شوند که به‌نظر من موفق بود. اما مسائل حوزه اجتماعی که فقط مسائل متن زندگی نیستند، خود رشته علوم اجتماعی هم مسئله است. فکر نکنید اگر رویکردهای مختلف را گفتیم و مسائل محله و شهر را نگفتیم، آن‌ها مسئله نیستند. خود رشته علوم اجتماعی هم

مسئله است. دانش‌آموز باید با این مسئله آشنا باشد تا اگر فردا نظریه خاصی به او القا و گفته شد نگاه پوزیتیویستی عاری از ارزش است و تا صحبت از ارزش‌های معنوی و مذهبی شد گفتند اینجا بحث ایدئولوژیک شد بداند خود این نظریه هم ایدئولوژیک است. چه کسی گفته علم مستقل از حوزه‌های متافیزیکی و گزاره‌های دیگر می‌تواند نفس بکشد؟

جایی از بحث گفته شده بود که سطوحی در حوزه فرهنگ هستند که به این لایه‌های عمیق و بنیادهای حوزه‌های فرهنگ شکل می‌دهند. این سطح از معرفت گاهی در حوزه مذهب و فلسفه و گاهی در حوزه اسطوره است. آیا هر فرهنگی برای خودش عقلانیت دارد یا نه؟ این‌ها آن هسته‌های سخت درون هویت فرهنگی را دارند شکل می‌دهند. چون آقای قانع‌راد به این بحث اشاره داشتند، من از آن دفاع می‌کنم. این بحث در این حد آمده بود که هر فرهنگی با دینش، یا فلسفه‌اش یا اسطوره‌اش و یا ادبیاتش از هسته سخت خودش حراست و آن را باز تولید می‌کند. اتفاقاً این هسته چه بدانیم چه ندانیم، چه خواهیم یا نخواهیم و چه خوشمان بیاید یا خوشمان نیاید، در واقعیت خارجی آنچه علم نامیده می‌شود، همیشه دخالت داشته است.

البته من معتقد نیستم که واقعیت خارجی آنچه علم نامیده می‌شود، حقیقت علم است. این واقعیت علم است و ما می‌توانیم نوعی تئوری داشته باشیم که به‌رغم این واقعیت، حقیقت را تقلیل ندهد.

ما در کتاب‌های جدید توانستیم از یک جامعه‌شناسی سخت-که به‌نظرم کتاب‌های قبلی سخت بود- عبور کنیم.

دانش‌آموزی که برای اولین بار دارد با این مفاهیم برخورد می‌کند، اتفاقاً آن‌طور که جامعه علمی ما در مقابل نقل و عقل و وحی موضع می‌گیرد، موضع‌گیری نمی‌کند و راحت‌تر ارتباط برقرار می‌کند. مشکل ما با دبیران است. چون در نظام آموزشی، فقط یک رویکرد جامعه‌شناختی مسلط بوده است، این دبیران اصلاً نمی‌توانند باور کنند بحث‌هایی که در کتاب‌های جدید آمده‌اند از حوزه دانش و علم اجتماعی هستند و این‌ها هم می‌توانند آفاق‌هایی را در معرفت اجتماعی باز کنند. مشکل ما برقراری ارتباط با دبیری است که کارشناسی خود را پارسونزی کار کرده است. وقتی به او می‌گوییم متافیزیک، دین و امور دیگر در علم شما دخالت دارد، نمی‌تواند بپذیرد و وقتی برای خود او قابل پذیرش نیست، حالا چه‌طور می‌تواند آن را به دانش‌آموز منتقل کند؟!

یقیناً این کتاب می‌تواند موضوع «جامعه‌شناسی معرفت» باشد، یعنی در زمینه اجتماعی خودش شکل گرفته است.

اما من با این ادعا که فضای سیاسی لحظات خاص بر کتاب‌های درسی جدید جامعه‌شناسی مسلط بوده است، به شدت مخالفم. برخی از این جلد‌ها در همین دانشگاه علوم اجتماعی شکل گرفته‌اند.

نمونه پرسش‌های

معلمان و دانشجویان

● نمونهٔ جامعهٔ مقبول شما که در کتاب ذکر کرده‌اید،

چيست تا ما برای دانش‌آموزان مثال بزنیم؟

● شما می‌گویید کتاب علمی است، اما گزاره‌های علمی را به

راحتی می‌توان رد یا قبول کرد، در حالی که در کتاب‌های جامعه‌شناسی گزاره‌هایی هستند که قبول نداشتن آن‌ها مستوجب مجازات اخروی است و جایشان در کتاب دینی است.

● شناخت شهودی که آن را بهترین روش می‌دانید و شامل ریاضت، سلوک و تقیه است، استدلالی نیست. آیا این خلدون هم که مثال زدید، با روش شهودی عمل کرده است؟

● چرا ساختار مطالب و محتوای کتاب را به نحوی تنظیم

کرده‌اید که برای یک بیجهٔ دبیرستانی مناسب نیست.

● چرا مطالب کتاب یکسویه هستند. همه چیز

یا سیاه است یا سفید به نحوی که برای

دانش‌آموزان دل‌زدگی ایجاد

می‌کند.

تعریف‌های چندگانه دارد.

یکی از مشکلات جدی

جامعهٔ علمی ما این است

که از هستهٔ سخت معنای

علم نیمهٔ دوم قرن نوزدهم تا

نیمهٔ دوم قرن بیستم (این صد

ساله) نمی‌خواهد عبور کند. اگر

هم می‌خواهد عبور کند عبورش هم

به روش‌های پُست‌مدرنی است که هنوز

این هسته را حفظ کرده است.

ما می‌توانیم علم را به معنایی دیگری و با معانی دیگر

دانش‌های اجتماعی داشته باشیم.

من متأسفم که تا بحث عمیقی در لایه‌های هویت فرهنگی می‌شود،

یک نگاه سخیف روزمرهٔ سیاسی و بازاری به آن می‌کنیم. اینکه گفته

می‌شود، هستهٔ سخت فرهنگ مدرن دارد به سوی اومانیزم می‌آید،

یا این عالم دارد سکولار می‌شود، این سکولار شدن وصف یک واقعیت

این جهانی است. سکولاریزاسیون ماجرابی است که بسیار پیش از

اینکه سکولاریزم محقق شود به صورت پنهان دارد رخ می‌دهد، اصلاً

از آن دفاع نشده است. من با سخن آقای قانع‌راد موافقم که اگر به

چنین شیوه‌ای نوشته شده است، حتماً باید اصلاح شود.

آنچه که در مسیحیت دارد می‌گذرد، دنیوی‌گری با پوشش مذهب

است. چرا؟ چون نگاه معنوی و دینی کردن به عالم و آدم در فرهنگ

مستقر است و لذا کسی که تکالب به سوی این جهان هم دارد،

پوشش معنوی و آسمانی می‌گیرد.

جهان مدرن جهان اسطوره‌زدایی شده است، جهان

خداوندگاران‌زدایی شده است، جهان خداوند واحدزایی شده است.

حالا در این جهان و فرهنگ، اگر بخواهید از دین هم دفاع کنید،

باید توجیه کارکردی دنیایی کنید. یعنی دینی متناسب با آن دارد

ساخته می‌شود. این حرف حرف کوچکی نیست کاملاً قابل دفاع

است. اصولی که آنجا گفته شده، اصولی منطقی است.

این خطرات ما را هم دارند تهدید می‌کنند. وقتی فرهنگ دینی

باز می‌گردد، ممکن است آن‌هایی که تکالبه به سوی این عالم

دارند هم برای خودشان پوشش معنوی و آسمانی بنیان کنند.

اینکه نوع هستی‌شناسی ما چگونه باشد، آیا رویکردی فلسفی یا

اسطوره‌ای یا صورت دیگری داشته باشد، در لایه‌های گوناگون

فرهنگ تأثیر می‌گذارد. لذا به همین دلیل است جهان مدرن

سکولار است. علم آن هم سکولار است. سکولار الزاماً ضد دین

نیست، اما دینش هم سکولار است. اینها مسائل جدی جامعهٔ

ما هستند.

چه قرائتی از دین داشته باشیم؟ آیا یک قرائت معنوی از دین

مطالعات اجتماعی ما را

دکتر اعتمادی و یکی

دیگر از دوستان نوشتند. در

تألیف هیچ کتابی این تعداد

از مجموعه‌های دانشگاهی

مشارکت نداشته‌اند.

بنده خودم را کنار می‌کشیدم

و سعی می‌کردم ویرایشی از

بحث‌هایی که صورت می‌گرفت، تنظیم

شود. هدف کتاب این بود که ذهن دانش‌آموز

را از یک ذهن بسته نسبت به علم اجتماعی خارج کند،

تا چنانچه دانش‌آموز بعدها بخواهد وارد حوزهٔ علوم اجتماعی شود،

ذهنش باز باشد. چون بعد ذهن او را در دانشگاه بیشتر خواهند بست،

ما لاف‌لاقی اینجا ذهن او را باز کنیم.

از بنده نقل قول کردند که گفتم هدف این بود که جهت بدهیم،

مقصود این بود که به دانش‌آموز جهت دهیم تا اسیر یک جریان

خاص نشود. بداند که علم کاملاً متکثر است به لحاظ واقعیت عینی

از چنین منظری یک مطالبه دانش‌آموز می‌تواند این باشد که با

حوزهٔ فرهنگ و تاریخ خودمان، دانش و فرهنگ اجتماعی متعلق به

خودمان را داشته باشیم.

اشاره کردند به آیات قرآن که ذکر کرده‌ایم، ما چند روش را نقل

کرده‌ایم. روش تجربی و خصوصیات خوب آن را نباید فراموش کرد.

اشکال روش تجربی زبان و دست بستهٔ آن نسبت به افق‌های دیگر

است.

روش تجربی را به‌عنوان یک حوزه دانش ذکر کردیم و این موضوع

را مطرح کردیم که روش عقلی چگونه با روش تجربی برخورد

می‌کند. نظریهٔ شناخت شهودی هم یک رویکردی است که در کنار

عقل و نقل می‌تواند برایش مرجعیتی قائل شد. البته اشاره شده است

که اگر شهود با عقل جمع نشود، خطرناک است.

ما حتی دانش اسطوره‌ای و دانش و علم اجتماعی اسطوره‌ای داریم.

اصلاً مگر هیچ جامعه‌ای می‌تواند بدون فرهنگ و دانش متناسب با

خود باشد؟

در کنار این‌ها، ما دانش مبتنی بر حوزهٔ نقل هم می‌توانیم داشته

باشیم. استادان ما در این زمینه کار کرده‌اند. سنت‌های اجتماعی در

قرآن، کار مرحوم دکتر احمد حامد، استاد دانشگاه مشهد، و کار

شهید صدر در آنجا به‌عنوان دو کار در این زمینه ذکر شده‌اند، این‌ها

تنها کلام نیستند و علم اجتماعی محسوب می‌شوند.

پس نقل هم به‌عنوان یک روش می‌تواند حرف و گزارهٔ واقع‌نما

داشته باشد و دارای علم اجتماعی مربوط به خودش است.

اصلاً یکی از مسائلی که این کتاب مطرح کرده، این است که علم

داشته باشیم و با این رویکرد، مسائل سیاسی - اجتماعی مان را دنبال کنیم؟ مدارای اجتماعی را با این منطق پیش ببریم یا با یک منطق مدرن؟ دانش آموز از ابتدا باید بفهمد که با هر مسئله سیاسی می توان به دو شکل برخورد کرد: یکی راه آماده و در دسترس است، و یکی راه های دیگری که بر یک تجربه تاریخی مبتنی است و دانش آموز باید با روش های خلاقانه آن را عملیاتی کند یا اینکه نظام علمی ما باید این کار را بکند.

افروغ: اگر شما به واقعیت آنچه که در غرب در حال اتفاق است، اشاره می کردید کتاب این گونه متهم نمی شد که غرب یکپارچه دیده شده است.

این بازگشتی که در غرب به خدا صورت گرفته است و یک ماتریالیست دو آتیشه می آید خدا را به عنوان وجود مطلق وصف می کند، و نهایتاً می گوید انسان در ارتباط با خدا می تواند خود را از پدیده از خود بیگانگی رها سازد، و آخرین مرحله را تسلط بر نفس می داند و سیر منطقی برای آن درست کرده است، اگر این ها را مطرح می کردید، هم به لحاظ تأثیر اجتماعی و هم به لحاظ اینکه قضاوت های یکطرفه نشود، بهتر بود.

پارسانیا: قبول دارم چون مواجهه فرهنگی ما خطوط جغرافیایی اش را از دست داده است و خیلی از مطالبی را که اینجا گفته شده اند، با شواهد آن طرف هم می توان نشان داد.

صالح نژاد: از نوعی جامعه شناسی نام بردید که مبتنی بر نقل است. سؤال این است که: جامعه شناسی مبتنی بر نقل چه دردی را از جامعه ما می تواند دوا کند؟ تفکر اجتماعی که ما در دوران **ارسطو و فارابی** داریم و آن بحثی که **علامه طباطبایی** در «اعتباریات» دارد، به نظر می آید نوعی شناخت می دهند. ولی از دل این تفکر اجتماعی حل مسئله اجتماعی بیرون نمی آید.

پارسانیا: امروز در جهان اسلام نقل مرجعیت ویژه ای دارد. رویکردهای مبتنی بر نقل هم خیلی متکثرند. بنده به یک معنا معتقدم بیداری اسلامی رخ داده است. یعنی گفت و گوها در ادبیات جهان اسلام دارند شکل می گیرند و نزاع های تاریخی ما دارند برمی گردند. نمی گویم داعش جریان اسلامی است. اما ما این جریان ظاهرگرایی (چون داعش) را در همه تاریخ داشته ایم و الان هم داریم. اما تعامل های جهانی مسئله را و پارامترها را تغییر می دهند.

نقل جایگاه، شأنیت و مرجعیتی بین همه جریان ها، چه رویکرد عرفانی و چه رویکرد عقلی دارد. ما نمی توانیم بگوییم که قرآن نمی خواهد نسبت به حقیقت عالم چیزی بگوید. اگر دارد می گوید، مسیرش چیست؟ مسیری که ما معرفی کرده ایم، نقلی است که هماهنگ با عقل و تجربه دارد عمل می کند و در عمل نتیجه اش این می شود که مطالعات تجربی و عقلی کاملاً با به

بای نقل پیش می روند. در واقع عقل ماست که نقل را می فهمد. این موضوع در حدی ساده سازی شده است که دانش آموز بداند عقل و نقل باید با هم باشند. به عنوان یک مدل اجتماعی مطرح شده است.

به نظر من در این خلدون این حادثه اتفاق افتاده است. گاهی گفته می شود این خلدون یک حادثه شاذ تاریخی است که اتفاق افتاده؛ نه قبل داشته است و نه بعد. مگر می شود در جهان دانش چیزی پدید بیاید که نه قبل و نه بعد داشته باشد؟

این خلدون را فقط در تاریخ خودش نبینیم. او دقیقاً آنجا مسئله ای را مطرح می کند، شدید هم بمباران شده و مورد نقد قرار گرفته است. کار او این است که نقل تاریخی را بفهمد. عقل را هم در همان حد اشعری اش به عنوان یک قرینه به کار می گیرد، بعد گیر کرده با نقل هایی که درباره مهدویت است. بعد ببینید چقدر با او بحث کرده اند که شما چه طور با وجود این نقل ها این قسمت را زیر سؤال می بری؟

ما وقتی گزینشی عمل می کنیم و فقط می خواهیم یک جامعه شناسی پوزیتیویستی در بیاوریم، اصلاً بخش قابل توجه مقدمه را نمی خوانیم و رد می شویم و می رویم.

در اثر این خلدون بحث نقل هست و بحث تجربه در حدی که جریان اشعری اجازه می دهد وجود دارد. ما گفتیم که جریان عقلی جهان اسلام هم می تواند یک فرایند و مسیر داشته باشد. من معتقد نیستم که آثار فارابی و علامه را باید بیضا علم و فلسفه اجتماعی به معنای کنتی دید. نه، این کاملاً علم اجتماعی جهان اسلام است. ما باید معیار خودمان و تعریف علم را عوض کنیم. علم را به همان معنای قرآنی به کار ببریم و ببینیم. هر ایه سنن الهی و قوانین تاریخی و اجتماعی را بیان می کند یا نه.

صالح نژاد: شما فرمودید یکی از روش های شناخت اجتماعی وحی و شهود است. ما اگر بخواهیم بحث معرفتی داشته باشیم، بحث نقل و فرهنگ اسلامی اینجا جزو مبادی تأثیرگذار است، اما بعد دیگر جامعه شناسی، حل مسائل اجتماعی است. سؤال این است که چگونه می شود از دل این جامعه شناسی نقلی به مسائل روز جامعه پرداخت و واقعیت های اجتماعی را تبیین و بررسی کرد؟

پارسانیا: نقل نمی گوید عقل و دانش تجربی را در کنار بگذارید، بلکه در یک تعامل فعال با عقل در تئوریزه کردن مسائل کمک می کند. اگر توجه داشته باشید، حس تئوری پیچ است و هیچ گزاره نظری بدون یک سلسله مبادی نمی تواند بیاید.

در رویکردهای پست مدرن هم مبادی را از هم پدیده های فرهنگی می گیرند. اینجا در بررسی مسائل اجتماعی هم برخی مبادی اش می تواند از نقل باشد.